

سخن‌پردازی



خسرو و امیر حسینی

پیشرفته را می‌توان اساساً یک فضای متجانس نامید؛ حال آنکه این فضا در کشورهای در حال توسعه یک فضای نامتجانس دوگانه است. به عقیده ا. گنازه، اصولاً مملکت کم‌رشد به مملکتی اطلاق می‌شود که «در آن دو نظام اقتصادی و اجتماعی که از هر جهت متفاوتند با یکدیگر همزیستی یافته‌اند و در نتیجه بروز کنش‌های متقابل میان عناصر بنیادی این دو نظام به صورت رفتاری متعارف و بهنجار خودنمایی می‌کند.» ایولاکست در کتاب بسیار ارزنده خود موسوم به جغرافیای کم‌رشدی (که دکتر سیروس بهرامی از دانشگاه مشهد آن را به همین اسم به فارسی برگردانده است) این حقیقت را به نحوی دیگر بیان می‌کند. به عقیده او «کم‌رشدی اساساً از دخول

آن به نصف این مبلغ نمی‌رسد یا حتی از انگلیس و فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی و آسیایی که به رقمی در حدود یک ربع یا خیلی کمتر از این رسیده‌اند، به اصطلاح پیشرفته‌تر شده یا از مدار عقب‌افتادگی بیرون آمده است. به همین نحو صرف آنکه آمریکا در حال حاضر به بالاترین درجه تولیدی رسیده که بشر تاکنون به آن نائل شده و درآمد ناخالص ملی سرسام‌آوری به دست آورده، به هیچ وجه نمی‌تواند ما را به این نتیجه برساند که حتی در آن شرایط آمریکا نسبت به امکانات تولیدی خالص خود کشوری عقب‌افتاده نیست. به عبارت دیگر، در صورتی که ثروت ملی آمریکا با درجه پیشرفت‌های فنی و امکانات تولیدی بالقوه آن کشور مقایسه شود، شاید عقب‌افتادگی آن کشور نسبت به امکاناتش کمتر از عقب‌افتادگی کشورهای جهان سوم نسبت به امکانات خاص خود نباشد...

تنها برداشت شالوده‌ای است که می‌تواند در حل عمقی مسئله عقب‌افتادگی موثر واقع شود و ابعاد تاریخی و غیراقتصادی آن را برای ما مشخص سازد و از جمله اختلافات و مشخصات کیفی و اساسی‌ای که اجتماعات جهان سوم را از کشورهای به اصطلاح پیشرفته دیگر متمایز می‌کند، برای ما روشن کند. در قالب این برداشت است که می‌خواهم امروز یکی از جنبه‌های اصلی عقب‌افتادگی یعنی حالت دوگانگی یا دوالبیزم را که به نظر من شاید از مهم‌ترین جنبه‌های پدیده عقب‌افتادگی به شمار رود، با شما در میان بگذارم.

اگر اشتباه نکنم اقتصاددان هلندی ژ.بوکه J.H.Boeke بود که در بررسی‌های خود درباره اندونزی کلمه دوگانگی یا دوالبیزم را حتی قبل از جنگ جهانی دوم به کار برد. بوکه در بررسی‌های خود دریافت که قبل از برخورد نظام‌های تولیدی سرمایه‌داری با نظام‌های تولیدی سنتی کشورهای جهان سوم، واحدهای اجتماعی - اقتصادی موجود اغلب یکپارچه به نظر می‌رسیدند و یک نظام اجتماعی یا اقتصادی مشخص در هر یک از آنها موجود بود و اگر به علل گوناگون نظام‌های مترقی جدیدی پدیدار می‌شدند، این نظام‌ها پس از دوره‌ای که به هر حال موقت بود جای خود را باز می‌کردند و به نظام قبلی خاتمه می‌دادند. اما در قرن معاصر برای نخستین بار مشاهده شد که در کشورهای جهان سوم نظام‌های اقتصادی یا اجتماعی جدید به جای اینکه نظام‌های کهن را مطلقاً از بین ببرند، به نحوی همجوار آنها قرار گرفتند و به نوعی زندگی مسالمت آمیز با آنها تن در دادند. به عبارت دیگر فضای اقتصادی - اجتماعی کشورهای

در سالی اخیر که بیش از هر زمان دیگر شاهد آگاهی روزافزون ملل جهان نسبت به مسائل رشد و توسعه به خصوص در کشورهای جهان سوم بوده ایم، می‌توان گفت مطالعات و بررسی‌های علمی در این زمینه تابع دو برداشت مشخص بوده که در عین حال دو مرحله مهم را در آنچه که شاید روزی نام توسعه شناسی به خود بگیرد، تشکیل می‌داده است.

در ابتدای امر، بیشتر متخصصان و کارشناسان که در اکثر موارد متعلق به کشورهای پیشرفته بودند برداشتی از مسائل رشد و توسعه داشتند که اساساً جنبه‌های آماری و کمی یا حداکثر تحلیلی داشت. به این ترتیب کتاب‌ها و رساله‌هایی که طی سال‌ها در زمینه کشورهای در حال رشد یا عقب‌افتاده انتشار می‌یافت اغلب با شرح تفصیلی از مشخصات ظاهری این کشورها آغاز می‌شد. این مشخصات عبارت بودند از: سطح پایین درآمد ملی سرانه و خط فرضی ۲۰۰ دلار که در قاموس سازمان ملل متحد کشورهای در حال رشد را از کشورهای پیشرفته جدا می‌کند، رقم بالای بیماران، از کم غذایی و گرسنگی و کمبود مواد پروتئینی، وضع نامطلوب بهداشت عمومی، ازدیاد جمعیت و عدم استفاده از نیروی انسانی موجود، وابستگی اقتصادی و محدودیت‌های شالوده‌ای اقتصاد، اهمیت صادرات یکی دو ماده خام و عدم ثبات در وضع مبادلات، کمبود سرمایه و مصرف، بخش متورم معاملات غیر تولیدی و تجاری و مشخصات دیگری که همه با آنها آشنا هستید.

جای خوشوقتی است که با پیشرفت و مطالعات جدی در مسائل کشورهای در حال توسعه، این برداشت آماری یا کمی رفته رفته جای خود را به یک برداشت شالوده‌ای یا به اصطلاح خارجی Structural داده است. تفاوت برداشت قبلی با این برداشت (که به نظر من تنها برداشت صحیح و علمی از مسائل عمقی کشورهای جهان سوم و به طور کلی از مسئله اساسی عقب‌افتادگی است) آن است که به جای توجه به یک تجزیه و تحلیل توصیفی یا ترسیمی از وضع کشورهای در حال رشد و به جای تشریح آمار و ارقام و جنبه‌های ظاهری این کشورها، این قبیل اطلاعات و داده‌ها را در چارچوب مطالعات و بررسی‌های عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تری درباره شالوده‌های اصلی این اجتماعات قرار می‌دهد و به ریشه‌یابی مسائل می‌پردازد.

از این دیدگاه مسئله عقب‌افتادگی تنها یک مسئله کمی یا توصیفی نیست. برای نمونه اگر درآمد ملی سرانه مردم کویت امروز از ۸۰۰۰ دلار هم تجاوز کند، از این موضوع به هیچ وجه نمی‌توان و نباید نتیجه گرفت که کویت اینک از آمریکا که درآمد ملی سرانه



قهری نظام سرمایه‌داری در قلمرو جامعه‌های خالی از تحرکی است که در آن یک اقلیت صاحب امتیاز بومی یا خارجی از اقتدارات سیاسی و اجتماعی بی‌قیاس برخوردارند.»

دوگانگی این اجتماعات و همزیستی مداوم دو نظام متفاوت و گاه متضاد بی‌شک پدیده نوظهوری است که نشان موثر خود را در همه مظاهر زندگی ملت‌های در حال رشد گذاشته و دو دنیای مختلف و نامانوس را با همه عواقبش در کنار یکدیگر قرار داده و یکپارچگی سنتی این اجتماعات را برهم زده است.

البته قبل از اینکه به جنبه‌های مختلف این دوگانگی بپردازیم، شاید صحیح‌تر باشد که به جای همزیستی دو نظام کلمه همزیستی دو بخش جدید و کهن را به کار بریم، چون در حقیقت در شرایط فعلی رشد کشورهای جهان سوم هیچ کدام از دو بخش‌های همجوار نیز یک نظام متجانس را به معنای واقعی آن تشکیل نمی‌دهند. اقتصاد سرمایه‌داری در واقع اقتصاد پیش از سرمایه‌داری این کشورها را در هم شکسته و یکپارچگی و آزادی عمل آنها را از بین برده است.

از طرف دیگر بخش اقتصاد سرمایه‌داری را نیز نمی‌توان یک نظام متجانس خواند، زیرا این بخش در حقیقت خود جوانه یا زگیلی است که بر یک نظام سرمایه‌داری خارجی روئیده و در نتیجه همزیستی آن دو بخش، تا اندازه‌ای نظام‌های همجوار را نیز متلاشی کرده است.

در عین حال این دوگانگی معنای آن را ندارد که دو بخش موجود مطلقاً از یکدیگر جدا هستند و رابطه‌ای بین آنها نیست، ولی نوع و ماهیت این رابطه با آنچه

در واحدهای دیگر اقتصادی موجود است فرق اساسی دارد.

شکی نیست که سرچشمه این دوگانگی برخورد تمدن صنعتی غرب با تمدن کهن و دیرپای کشورهای جهان سوم است و همه می‌دانند که این برخورد زمانی روی داد که نظام سرمایه‌داری خارجی نهایت تحرک و قدرت را داشت و نظام‌های کهن و داخلی کشورهای جهان سوم با مسائل خاص پوسیدگی و انحطاط رژیم‌های پیش از سرمایه‌داری مواجه بودند.

تنها با توجه به این واقعیت اصلی است که می‌توان به ابعاد زمانی و مکانی مختلف مسئله دوگانگی پی برد و آثار و عواقب آن را بهتر شناخت. این آثار را می‌توان از سه جنبه اصلی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بررسی کرد.

از لحاظ سیاسی مطالعه وضع کشورهای مستعمره نشان می‌دهد که منافع خارجی از ابتدای نفوذ خود و به خاطر حفظ پایگاه‌های مورد نظرشان، نظام موجود را به طور کلی تقویت می‌کردند و اساساً به دنبال آن بودند که آثار نظام وارداتی به قسمت‌های عقب‌افتاده اقتصاد کشور سرایت نکند و منحصر به همان مناطق عمل سرمایه خارجی محدود شود.

بر اثر اجرای این سیاست و دوام و تقویت جزایر مجزای رشد، صرف نظر از وضع کلی عقب‌افتادگی، شهرها و مراکز بزرگ جمعیتی با سرعتی بیشتر به سوی نظام وارداتی و قطب‌های توسعه سرمایه‌داری گرایش پیدا می‌کنند و روستاها به‌عکس ناچار می‌شوند خود را با زندگی کهن در جهانی بسته و محصور عادت دهند. با آنکه این دو پدیده نمی‌تواند به طور مطلق و دائم از

یکدیگر جدا بماند، هیچ‌گاه رابطه‌ای ذاتی و بارور بین آنها برقرار نمی‌شود و فاصله بین دو بخش به سرعت افزایش می‌یابد.

ضعف حکومت‌های بسیاری از کشورهای جهان سوم امروز از این دوگانگی اصلی برمی‌آید که از راه قدرت شهری و گاه خارجی یعنی آن چنان قدرتی حکومت می‌کنند که پایه‌هایش در مناطقی نیست که اکثریت اهالی در آن زندگی می‌کنند. به همین دلیل این حکومت‌ها بیشتر به علل بنیادی با مسائل واقعی کشور و سرنوشت روستاییان که اکثریت تولیدکنندگان کشور را تشکیل می‌دهند، بیگانه هستند و دانسته یا ندانسته به آن قسمت از فعالیت‌هایی سرگرم می‌شوند که به نحوی از انحا به رونق شهری یا احیاناً سرمایه‌گذاری‌های خارجی مرتبط است. اقتصاد کهن و بسته‌ای که ناظر بر زندگی مردم است، در عمل به حال خود گذاشته می‌شود و هیچ‌گونه تغییر اساسی در آن روی نمی‌دهد و همین موضوع به سهم خود مانع می‌شود که دولت‌های شهری تدابیر لازم و موثر را برای ایجاد یکپارچگی بیشتر بیندیشند. شهرها هستند که اساس قدرت را تشکیل می‌دهند و چون زندگی اقتصادی و حتی اجتماعی شهرها اغلب جدا از بخش اقتصاد کهن و یا در بسیاری از موارد وابسته به منافع بزرگ خارجی است، فعالیت‌های دولتی نیز اغلب تحت تاثیر این واقعیت قرار دارند.

در این زمینه جالب توجه است که کشورهایی که خواسته‌اند با تقلید از روش‌های پارلمانی خارجی شالوده‌های پیشرفته‌تری برای توجه به خواست‌های اکثریت مردم به وجود آورند و به گفته تیورمند



دموکراسی قابل حمل (پرتاتیو) وارد کرده‌اند، به هیچ وجه نتوانسته‌اند از این راه از تشدید دوگانگی جلوگیری کنند. از این رو تلاش کشورهای که خواسته‌اند از راه وارد کردن دموکراسی به اصطلاح پارلمانی، خود را با تغییرات زمان منطبق سازند در همه جا با شکست روبه‌رو شده و خواهد شد، زیرا این قبیل مفاهیم غربی و وارداتی آزادی، اگر توجیهی به عوامل تشکیل‌دهنده واقعی آزادی و شالوده‌های اقتصادی و اجتماعی ناظر بر آن نداشته باشد، اغلب نقض غرض خواهد بود.

روی هم رفته نه تنها فعالیت‌های اقتصادی بلکه زندگی سیاسی و اجتماعی همواره در دو سطح مختلف و مجزا از یکدیگر و گاه حتی مخالف هم پیش می‌رود و این امر شاید بیش از هر عامل دیگر مانع آن می‌شود که اجتماعات جهان سوم مفاصل حیاتی و قدرت درونی یا درون زای لازم را برای تجهیز و به کار انداختن بالقوه خود به دست آورند و از آن طریق مسائل درازمدت رشد و توسعه را به نحوی متری و در راه منافع واقعی مردم حل و فصل کنند. اینک به مظاهر اجتماعی پدیده دوگانگی می‌پردازیم. طبقات مرفه و خانواده‌هایی که قدرت واقعی را در دست دارند، در یک دنیا و اکثریت مردم کشور در دنیایی دیگر زندگی می‌کنند و بین این دو گروه جمعیت ارتباط زنده و بارور نیست. آثار دوگانگی و تضادهای ناشی از آن حتی یکپارچگی هر یک از این دو گروه را هم از داخل به هم می‌زند. همزیستی دو نظام فکری و تولیدی و در عین حال نیاز هر دو به یکدیگر آن چنان تضادها و گسستگی‌هایی در همه سطوح زندگی ملی به وجود می‌آورد که بی‌شک از تحرک کلی اجتماعی به عنوان واحدی متشکل و منسجم می‌کاهد و عوامل ناشی و بی‌مفصلی آن را تشدید می‌کند.

در نتیجه این تحولات، طرز کار و فکر کشورهای شهری یا به اصطلاح بالاتر اجتماع نیز به سرعت تغییر می‌کند. ارزش‌های قدیمی و کهن متزلزل می‌شود و ارزش‌های خارجی یا ارزش‌های ناشی از تغییرات سریع اجتماع نیز آن چنان به تندی وارد می‌شوند که جذب آنها تا مدت‌ها جنبه سطحی و حتی تصنعی دارد. نکته نگران‌کننده دیگر آن است که یورش ایدئولوژی‌های وارداتی و قدرت تسلط پاره‌ای از ارزش‌های بیگانه طوری است که اثر خود را نه تنها در طبقات مرفه‌تر اجتماع می‌گذارد و آنها را از ریشه‌های ملت خود جدا می‌سازد، بلکه در بسیاری از موارد آثار تخریبی خود را متوجه مردم عادی نیز می‌کند.

همان‌طور که دیدیم مظاهر دوگانگی آثار خود را در طرز تفکر و روحیه افراد و حتی دنیای درونی مردم جهان سوم نیز می‌گذارد. رخنه برق‌آسای ارزش‌های جهان پیشرفته در شکاف‌های بدنه ضربت‌خورده اجتماعات کهن هسته‌های مرکزی زندگی اجتماعی و فردی از جمله واحدهای روستایی و خانوادگی را در هم شکافته است. رگه‌های دوگانگی بیش از هر چیز در خانواده‌ها، در روابط بین نسل‌ها و در رفتارها و کردارها ظهور کرده است. پدیده ریشه بریدگی (Deracinement) که منشأ بسیاری از آشفتنی‌های روحی و اختلالات روانی روشنفکران و یاس و اضطراب آنهاست، از آثار مستقیم فضای دوگانه و از هم گسیخته زندگی آنهاست.

اینک به دوگانگی فضای اقتصادی می‌پردازیم. مظهر اصلی این دوگانگی را وجود دو بخش مجاور و مجزا یعنی بخش سرمایه‌داری و بخش اقتصاد کهن تشکیل می‌دهد که اولی برای بهره برداری از مواد اولیه و خام

و کشت‌های صنعتی به وجود آمده و منحصر متوجه شهرها و صادرات است و دیگری به طور همیشگی اطراف کشاورزی و مدار بسته زندگی روستایی و فعالیت‌های وابسته می‌چرخد و رابطه ذاتی و باروری بین آنها موجود نیست.

همزیستی این دو بخش، واحدهای روستایی را به تدریج دچار گسختگی و از هم پاشیدگی می‌کند. مظاهر سودجویی و میل استفاده‌های مالی و موفقیت‌های فردی همبستگی‌های کهن را بر هم زده و ارزش‌های همیشگی را دچار تزلزل سخت کرده است. در این فراگرد، در حالی که ترقیات فنی و آثار متری سرمایه‌داری به علل گوناگون نتوانسته است طرز کار و تولید روستاییان را در جهات مثبت تغییر دهد، بسیاری از سنت‌های تولیدی کهن را متزلزل ساخته است. احترام به زمین‌های روستایی، نگهداری قنات‌ها و روش‌های مشابه آبیاری و توجه به سلامت زمین و تنوع کشت‌هایی که بنیه آن را به خطر نیندازد، از بین رفته است. فعالیت دستگاه‌های اداری و حکومت‌های مرکزی نیز در بسیاری از موارد یکپارچگی زندگی را بر هم زده و در تسریع حرکت روستاییان به طرف شهرها بی‌تاثیر نبوده است.

همین دوگانگی، آثار مشابهی در بخش به اصطلاح جدید اقتصاد به وجود آورده است. همان‌طور که دیدیم فعالیت‌های این بخش بیشتر در جهت منافع صادراتی و تأمین سود گروه معدودی است که از آن بهره می‌برند و به جای اینکه ارتباط ذاتی با سایر فعالیت‌های تولیدی کشور داشته باشد، در بسیاری از موارد زائده و دنباله‌ای از منافع اقتصادی خارجی می‌شود. صنایع تبدیلی که گاه قسمت عمده فعالیت‌های این بخش را تشکیل می‌دهد چون با وسایل اولیه و به خاطر سودهای آتی به وجود آمده است، اثر چندانی در بالا بردن قدرت تولیدی کل کشور نمی‌گذارد و به علاوه آنجا که نقش خود را حتی از لحاظ تأمین وسایل مصرفی اغلب به کمک دولت انجام می‌دهد و قدرت رقابت با خارج را ندارد، در طول مدت یا بار غیرمستقیمی بر دوش مالیات‌دهنده می‌شود و یا دیر یا زود تحت نظارت گروه‌های مالی بانفوذ داخلی یا خارجی قرار می‌گیرد.

یکی از علل بهره دهنی پایین کار آن است که مدیریت و طرز کار صنایع نوجوان نیز دستخوش آثار دوگانگی هستند. محصولی که قرار است به بازار برسد باید از لحاظ کیفیت و مرغوبیت با محصول صنایع پیشرفته رقابت کند، اما چون روش‌های تولیدی و به‌ویژه وضع نیروی انسانی مورد نیاز هنوز متعلق به دنیای پیش از سرمایه‌داری است، تنها از راه کمک‌های دولت یا ایجاد انحصارهای حمایتی است که می‌توان دوام چنین صناعی را میسر ساخت.

روی هم رفته رخنه تسلط آمیز نظام‌های اقتصادی خارجی در نظام کهن کشورهای در حال رشد و آثار برخورد و همزیستی اجباری این دو نظام بیش از هر چیز برای درک و بررسی مسائل عقب‌افتادگی حائز اهمیت است. آثار متقابل پدیده دوگانگی به خصوص آن چنان است که تکنیک عوامل تشکیل‌دهنده عقب‌افتادگی را از یکدیگر غیرممکن می‌کند. همان‌طور که تجزیه و تحلیل مسائل جهانی و به‌ویژه اقتصاد بین‌المللی بدون توجه به تقسیم دنیا بین دو بخش پیشرفته و در حال رشد بی‌نتیجه و سطحی است، به همان نحو نیز لازم است طرح مسائل خاص عقب‌افتادگی در چارچوب پدیده مهم دوگانگی قرار گیرد. از طرف دیگر جدا کردن مسائل اقتصادی از

مسائل سیاسی و اجتماعی که محاط بر آنهاست ممکن است ما را در مسائل مربوط به مدیریت و سازمان دادن امور معین اقتصادی ورزیده کند و به جهان فنی پیشرفته نزدیک سازد، ولی ندیده گرفتن مسائل اصلی دوگانگی همچنان بر خطرات ناشی از آن خواهد افزود. از این رو لازم است همواره متوجه عواقب سنگین و اختلال آور برنامه‌های ناسالم موضعی و بخشی باشیم که به همان نحو ممکن است گسستگی موجود را تشدید کند. در سال‌های اخیر بسیاری از ممالک جهان سوم خود را در گیر طرح‌های چشمگیری کرده‌اند که اغلب توجیهی به هدف‌های درازمدت یک رشد متعادل و موزون نداشته و هدف آن ایجاد آثار دوگانه و مقام ظاهری یا تحکیم یک موقعیت خیالی بین‌المللی بوده است. همچنین مشاهده شده است که اغلب، برنامه‌هایی را آغاز و اجرا کرده‌اند که در رشد یک بخش خاص اقتصادی یا یک موضوع معین زندگی ملی بی‌نیاهت موثر بوده، اما به مسائل انتقال و ارتباط این رشد موضعی با بخش‌های دیگر زندگی اقتصادی و اجتماعی و نیز دیگر اولویت‌های برنامه‌ریزی توجه نداشته است. این قبیل برنامه‌ها نه تنها خود به خود به نتیجه نرسیده‌اند، بلکه در بیشتر موارد مسائل و بارهای جدیدی به وجود آورده‌اند که در تشدید آثار دوگانگی بنیادی و اختلال ناسالم توازن تعادل رشد ملی موثر بوده است. بسیاری از این نوع برنامه‌ها در عمل کشورها را از اعتبارات و امکاناتی که برای پاره‌ای از اولویت‌های ملی آنها جنبه حیاتی داشته، محروم کرده‌اند.

فضای عقب‌افتادگی بیش از هر چیز تصویر دنیایی را می‌دهد که نوعی بریدگی و دوگانگی بنیادی بر همه چیز آن مستولی شده است. اکثریت مردم در آن قسمت اعظمی از فضای ملی زندگی می‌کنند که هیچ‌گونه تغییر اساسی در آن روی نداده و نمی‌تواند روی دهد. قسمت محدود دیگر آن در اختیار صاحبان داخلی و گاه خارجی قدرت است که با استفاده از شالوده‌های مساعد موجود به تقویت بخشی که منافعشان را تأمین می‌کند، کمک می‌نمایند و گاه قسمت مهمی از درآمدهای بزرگ این بخش به خارج انتقال می‌یابد. دوگانگی بنیادی که ناظر بر بیشتر فعالیت‌های مردم جهان سوم است از یک سو مسائل از هم گسیختگی و تلاشی را تشدید می‌کند و از سوی دیگر امکانات باز یافتن یکپارچگی و تحرک موزون اجتماع را محدود می‌سازد.

در این دنیا مظاهر نظامی دیگر که از پاره‌ای جهات اینک قرن‌ها از آن فاصله گرفته به تدریج و جست‌وجوی گریخته رخنه و بروز کرده است؛ بی‌آنکه در آن ریشه بگیرد یا بدان پیوند یابد. تمدن صنعتی از یک سو درهای آینده را با همه امیدها و سراب‌هایش به روی مردم کشورهای جهان سوم گشوده و از سوی دیگر راه‌های پیشرفت و ترقی سریع را با موانعی جدی که بسیاری از آنها منبعث از پدیده دوگانگی است، بسته است. در حالی که فراگرد پوسیدگی و تلاشی نظام‌های سنتی با آهنگی روزافزون سرعت می‌گیرد، این مسئله اساسی برای مردم این کشورها مطرح است که چگونه می‌توان در شرایط دوگانگی نهال تمدنی نو و نظامی متری و زودرس را در زمین فرسوده و پرسنگلاخ عقب‌افتادگی فرو نهاد.

برای بیشتر کشورهای که می‌توانند به سرعت در راه جبران عقب‌افتادگی گام بردارند، حل این مسئله اساسی و عوارض ناشی از آن شاید تا سال‌ها از مهم‌ترین مسائل برنامه‌ریزی ملی باشد.